

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صل الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فدا و عجل الله و تعالی فرجه الشریف.

تبدل السیر.

گاهی هستش که سیره ای بین عقلا رایج هست در یک زمانی بعد این سیره از بین میره و متبدل میشه به یه سیره ی دیگری، و گاهی این طور هست که این سیره ی که متبدل میشه به سیره آخر تنافی با اون سیره قبل نداره مثل این که قبلا سیره مردم بر این بوده که برای سفر از پیاده روی یا مرکب های طبیعی استفاده می کردند سیره بر این بوده الان سیره بر این شده که با اتومبیل و با هواپیما و اینها مسافرت می کنند اینجا تبدل سیره ناس شده دیگه کسی پیاده بره یا با الان نادره جاهایی همینجوری، در این مواردی که بین این دو سیره تنافی وجود نداره خب اشکالی نداره که هر دو را شارع اون را منع نکرده و قبول کرده این را هم منع نفرموده و قبول فرموده باشه با هم تنافی ندارند قسم دوم جایی هست که تبدل سیره می شود و با هم تنافی دارند مثل این که مثلاً قبلا سیره عقلا بر این بوده که حق مالکیت معنوی را قبول نداشتند بعد تبدل به این که قبول دارند که دیگه این دوتا با هم تنافی داره، می فرماید المراد بتبدل سیره ان تكون السیره فی عصر علی شیء و تغیر ذلک فی عصر متاخر الی شیء آخر، و تغیر اون سیره، اگه این جا به جای تغیر بگیم فتغیرت فی عصر متاخر یعنی تغیرت به اون سیره چون ذلک هم برگردوندند به سیره، فتغیرت فی عصر متاخر الی شیء آخر من دون منافاة بینهما بحیث امکان للشارع امضاوهما معاً، منافاتی نداره فلذا شارع هر دو را ممکن هست که شارع را هر دو را امضاء بکنه چون مشکلی پیش نیاد هر دو را امضاء بکنه، نظیر ما نلاحظ ان السفر کان فی العصر القدیم مشیاً و برکوب الابل و الفرس و نحوهما، سفر در سابق به صورت پیاده بوده به رکوب ابل و فرس و شتر و اسب و اینها بوده و تغیر ذلک الی السفر برکوب السیارة و الطیارة و نحوهما حدیثاً، و اما اذا کانت بینهما منافاة فهو یدخل فی المبحث المتقدم، اما اگه بینشون منافات باشه اونجا که منافات نیست گفتیم هر دو را می تونه امضاء کنه اما اونجایی که منافات بینشون هست این داخل در همون بحث گذشته میشه که اگر دو سیره با هم تعارض داشتند چه خواهد شد بحث متقدم که همون مبحث تعارض سیر باشه، کما اذا فرضنا ان حق التالیف لم یکن ثابتاً سابقاً ثم انعقد بنا

العقلا علی ثبوته حق تالیف حدیثاً و البحث فی تبدل السیر یکون من جهات، خب حالا اونجاهایی که سیره متبدل شد سه بحث میفرماید که در اینجا قابل طرح هستش بحث اول و جهت اولی، ان دلیل امضاء السیره الاولی هل یتثبت امضاؤها بالنسبة الی اهل ذلك العصر السابق او یتبته بالنسبة الی اهل العصور المتاخر ایضاً، خب یه سیره ای بوده این سیره الان دست گذاشته متبدل شد به سیره ی جدیدی آیا اون دلیلی که سیره سابق را حجت می کرده و امضاء می کرده آیا اون دلیل میتونه اثبات کند که همون سیره برای عصر متاخر هم حجت هست یا نه؟ ان دلیل امضاء السیره الاولی هل یتثبت امضاؤها بالنسبة الی اهل ذلك العصر السابق او یتبته بالنسبة الی اهل العصور المتاخر ایضاً مثلاً در همین مثالی که زدیم که قبلاً مردم ماشیا راه می رفتند با مراکب راه می رفتند خب این هم در مرأی و منظر معصوم بوده حرفی نزده این سیره اثبات شده آیا اون دلیلی سیره ای که اون اثبات شده در اون عصر می تواند اثبات کند در این عصر هم جایز هست، همون دلیل یا اون زمان مثلاً یک لباس ویژه ای را می پوشیدند مثلاً سرشون را یک جوری میبستند حالا در یزد یزدی ها یه جور خاصی سرشون را می بستند اون سابق ها خیلی رسم بود بینشون حالا دیگه این سیره تموم شد حالا اونوقتی که اونجوری میبستند در اون اعصار معصوم فرض کنید بوده ردع نفرموده است اون اثبات می کنه که بعد از این که سیره تبدل شده به یک سیره ی دیگری که اونجوری نیست حالا یه کسی دلش می خواد اونجوری لباس بیوشه میتونیم بگیریم اشکال نداره؟ چون اون سیره شارع ردع نکرده اون حجت بوده اونجور لباس پوشیدن، الان هم درست هست سیره عوض شده اما کسی اگه بخواد اونجوری لباس بیوشه اشکالی نداره، ما الدلیل علی ذلك؟ همون سیره قبل، او یتبته بالنسبة الی اهل العصور المتاخر ایضاً

و هذا البحث ناظر الی مقدار دلالة دلیل الامضاء فی نفسه و مع الغرض عن شموله للسیره الثانية و لا مجال لهذا البحث، اینشون اینجا می فرمایند که این بحثی که الان می گیم در جهت اولی این جهت را باید درش توجه کنید که مقصودمون چی هست، مقصود این هست که همون دلیلی که بما ان این که این دلیل اون سیره قبل را حجت می کرده است آیا می تواند به همین ملاحظه سیره بعد را حجت بکنه یا نه، نه به لحاظ این که شاید خود اون دلیل شامل سیره بعد هم میشود نه این را نمی خواهیم بحث کنیم، مثلاً اگه اون شما اون سیره قبل را گفتید حجت هست از باب و أمر بالعرف پیامبر امر کن

مردم را که طبق عرف متعارف عمل کنند خب این همونجوری که اون را حجت می کرده خود اون دلیل به نفسی این سیره جدید و بعدی را هم حجت می کنه این که محل کلام ما نیست اون جهت اولایی که محل کلام ما این هست این هست که اون دلیلی که اون سیره قبلی را حجت کرده است به عنوان این که اون را برای اونها حجت کرده برای دیگران هم حجت می کند یا نمی کند، و هذا البحث ناظر الی مقدار دلالة دلیل الامضاء فی نفسہ و با غرض نظر از شمول اون دلیل امضاء برای سیره ی دومی، با غرض این که خودش سیره دومی را شامل می شود یا نه می خواهیم بگیم نه نفس این که سیره اول را شامل می شه و می شده خود این می تونه مثبت این باشه که برای بعدی هم اشکال داره یا نداره؟ و لا مجال البحث الا اذا احتملنا دخل خصوصية العصر الاول فی الحکم المستشکف بالسير و الا لثبت التعميم لا محالة.

خب روشن هست که این بحثی را که می خواهیم بکنیم که آیا اون دلیلی که سیره را برای قبلی ها حجت کرد و یا اون برای بعدی ها هم همون سیره برای بعدی ها هم حجت هست یا نیست این در چه جایی و در چه صورتی این بحث قابل طرح هست؟ در صورتی هست که ما احتمال بدیم فرق هست بین اینها و اونها، اونوقت نیاز داریم والا اگه احتمال فرق ندیم خب همین وجود جواز برای اونها خودش علت این میشود که بگیم برای بعدی ها هم مجاز هست اگه احتمال فرق ندهیم، اگه احتمال فرق دادیم می خواهیم بگیم که آیا به دلیلی که حجت کرد سیره را برای سابقین آیا اون دلیل می تواند هنر این را داره که برای بعدی ها هم حجت بکند یا حجت نکند، جای این بحث می شه،

س. احتمال ... که به قدر احتمال الغای خصوصیت نباید برسد؟

ج. احتمال بدوی خصوصیت می دهیم احتمال بدوی خصوصیت می دهیم که شاید خصوصیتی داشته باشه بعد می بینیم که آیا این خصوصیت را می توانیم به واسطه ی دلیلی که اثبات حجیت کرد بزادیم و بگیم نه این خصوصیت دخالتی نداره و حکم این بعدی ها با قبلی ها یکی هست،

و لا مجال البحث الا اذا احتملنا دخل خصوصية العصر الاول فی الحکم المستشکف بالسير، و الا اگه احتمال دخل الخصوصية ندهیم لثبت التعميم لا محالة دیگه احتیاجی به این نداریم به این بحث که آیا اون دلیل برای این ها هم حجت می کند یا حجت نمی کند، و هذه الجهة يظهر الكلام فيها مما تقدم

فی مقدار ما یثبت بامضاء السیر الخاصة فی بعض الفصول المتقدمة فراجع، می فرماید که این جهت اولی ظاهر می شود سخن در او از مطالبی که گذشت در بحث مقدار ما یثبت به امضاء السیرة الخاصة همون فصل ششم بود فصل قبل بود که چند صفحه قبل بودش بله، مما تقدم در مقدار چیزی که ثابت می شه به امضاء سیر خاصه در بعض فصول گذشته ظاهراً اینجا نوشته می شده نمی دانستند چه فصلی می شه والا همین آنفاً گذشته است دو سه صفحه قبل بودش دیگه فصل سادس هست که دیگه بحث اش را خوندم، فراجع.

خب اون جا گفتیم که مقدار ما یثبت که سیره خاصه باشه مقدار ما یثبت چه مقدار هست، اونجا روشن شد و این بحث اینجا هم همون هست، خب بله اینجا را الان اینجوری معنا کردیم، گفتیم مع الغض از این که خود اون سیره شامل این بعدی میشود یا نه؟ یعنی اون دلیل شامل سیره بعدی میشود یا نه؟ اینجوری معنا کردیم دیگه، این توضیح را می خواهم عرض بکنم به این که این جور معنا کردیم که آیا خود اون دلیل می گوید برای متاخرین هم این جایز هست یا جایز نیست؟ یعنی همونی که برای متاخرین بوده برای بعدی ها هم جایز هست و یا نیست؟ این یه وقت این جور معنا کردیم، یه معنای دیگه این هست که نه می خواهیم این را بگوییم که صرف نظر از این که این سیره دوم و جدیدی که پیدا شده که حالا حجت هست یا حجت نیست مع الغض از این نه این که خود اون برای این ها هم هست یا نه مع الغض از این که این سیره دوم حجت هست یا حجت نیست می خواهیم بگیم آیا اون سیره قبلی برای این بعدی ها هم حجت هست یا حجت نیست؟ که اگر این سیره بعدی هم برایشون حجت بود قبلی هم برایشون حجت بود خب اینها چی می شوند اینها هم مخیر میشوند دیگه برای هر دویش برایشون، پس این عبارت و هذا البحث ناظر الی مقدار دلالة دلیل الامضاء فی نفسه و مع الغض عن شمول اون دلیل امضاء لسیره الثانية، که آیا سیره ثانیه که یک سیره جدیدی هست و تبدل به او شده است این را میگیره یا نمی گیره مع الغض این که این را می گیره یا نمیگیره؟ حالا می خواهیم بگیم سیره قبلی آیا برای این ها حجت هست یا حجت نیست کاری فعلاً به این نداریم که اون دلیل سیره جدید را میگیرد یا سیره جدید را نمی گیرد، این یک جهت، اما الجهة الثانية، فی ان دلیل الامضاء هل یثبت امضاء السیرة المستحدثة مع الغض عن شموله للسیرة السابقة ام لا؟ این جهت ثانیه بر عکس جهت اول هست جهت اول چی بود می خواهیم ببینیم اون دلیلی که

اون سیره قبل را اثبات می کرد حجیت اش را مع الغض این که این سیره جدید را می گیره یا نمی گیره آیا اون اثبات میکنه قبلی برای این جدید هم حجت هست یا نه این عکس اون هست و اون این هست که مع الغض این که آیا اون قبلیه برای اینها حجت هست یا نه می خواهیم ببینیم آیا این سیره جدید حجت هست این سیره مستحدث حجت هست یا حجت نیست حالا مع الغض از این که اون قبلی حجت هستش یا حجت نیست؟ الجهة الثانية عن دليل الامضاء هل يثبت امضاء السيره المستحدثه مع الغض عن شموله للسيرة السابقة ام لا؟ یا این که اثبات نمی کنه و هذه الجهة ايضا يظهر الكلام فيها مما تقدم في مبحث حجية السيرة، این مطلب دوم که آیا این سیره ای که الان تبدیل پیدا کرده و جدید پیدا شده و فرض هم این هست که مثلا معاصر در معصوم هم باشه مستحدث بعد از اعصار معصومین پیدا شده است آیا این الان حجت هست یا حجت نیست؟ سیره مستحدثه هست، مثل مثلا همین بانک ها مثل شخصیت های حقوقی که پیدا شده و امثال اینها مثل اعتبار اسناد رسمی امثال اینها آیا اینها که الان پیدا شده و قبلا نبوده سیره ها عوض شده است سیره قبل این بود که مثلا خدمت علما می رسیدند امضاء می گرفتند چه می گرفتند اونجوری بوده است حالا عوض شده است و یک مدارک رسمی پیدا شده است اسناد رسمی پیدا شده است بحث در این هست که آیا این شامل این میشود یا نمی شود؟ همون بحث هایی که قبلا کردیم راجع به این که آیا سیره ی مستحدثه را میتونیم بگیم حجت هست یا حجت نیست همون بحث ها الان پیاده میشه، قبلا چی گفتیم قبلا این را گفتیم گفتیم ما باید ادله ی حجیت سیره را بررسی کنیم بعضی از ادله حجیت سیره اگر اعتبار برایش قائل بشویم فرقی بین سیره مستحدثه و غیر مستحدثه نیست، اما هیچ جا نگفتیم حتما سیره های مستحدثه چی هست حجت است، این مسئله ای که آیت الله سبحانی دام ذله مثل این که در بحث فرموده اند و فرموده اند فائق کتاب خوبی هست اما در این نظریه با این کتاب مخالفت دارم و اون این که این کتاب گفته است که سیره های مستحدثه حجت هست ایشون فرموده این کتاب مطالب خوبی داره ولی من این قسمت اش را قبول ندارم که گفته اند نه این کتاب نگفته است که سیره مستحدثه حتما حجت هست این کتاب می گویت بعضی از دلیل هایی که سیره را حجت می کند اگر اون را بهش اعتبار قائل شدیم فرقی بین مستحدث و غیر مستحدث نیست اما اون دلیله درست هست؟ نگفته است اون دلیل درست هست اگر اون دلیل درست باشد مثلا برهان نقض غرض

اگر برهان نقض غرض با او بشود اثبات امضاء سیره را کرد برهان عقلی دیگه مستحدث و غیر مستحدث نداره،

س. برهان نقض غرض را قبول کردید؟

ج. اگر قبول کردیم اگر قبول کردیم اما اشکال همین دیروز که می خواندیم گفتیم اینجا اشکال هست به برهان نقض غرض که آیا غرض اش چجوری هست اونجا هم بنده بیان کردم که باید بینیم غرض مولا از این تکلیف چی هست، یا بعضی از وجوه دیگه گفتیم که علی المبانی که اونچه که اینجا گفته شده است علی المبانی هست نه به ضرس قاطع کرد من این چنینی هستم خب این هم جهت ثانیه، جهت ثالثه، الجهات الثالثه. فی مقتضی دلیل الامضاء لو قلنا بشموله للسیرة المستحدثة ایضاً، و لا یخفی ان مقتضاه ثبوت امضاء السیرتین معاً و جواز العمل بکل منهما، میفرمایند که جهت سوم هم این هست که خب حالا اون دلیل امضاء اگر گفتیم که دلیل امضاء شامل سیره مستحدثة هم میشود هم دلیل امضاء هم شامل سیره سابقه می شود هم مستحدثة می شود، مثل و امر بالعرف مثلاً و امر بالعرف هر چی که متعارفه امر به او بکن، خب گفتیم شامل هر دو میشود نتیجه اش چی می شود نتیجه اش همین می شود که هم اون کار جایزه وهم این کار، هر دویش درست هست. الجهات الثالثه. فی مقتضی دلیل الامضاء لو قلنا بشموله للسیرة المستحدثة ایضاً، و لا یخفی که مقتضی چی میشه مقتضی اگر دلیل امضاء قائل شدیم به شمول مستحدثة این میشه که ان مقتضاه مقتضی دلیل امضاء این میشود که ثبوت امضاء السیرتین معاً و جواز العمل بکل منهما، ولو ان قلنا فی الجهات الاولى به ان امضاء السیرة الاولى یثبت مطلقاً حتی بالنسبة الی اهل العصور المتاخره؛؛ بله آقا؟؟ ولو ان قلنا فی الجهات الاولى به ان امضاء السیرة الاولى یثبت مطلقاً حتی بالنسبة الی اهل العصور المتاخره اذ المفروض عدم التنافی بین السیرتین فیجوز العمل علی طبق کل منهما لا محالة، اون مثلاً دعشون بر این بوده که سرشون را اینجوری می پیچیدند یک سیره ای هست که سرشون را باز می گذارند خب این سیره می گوید که هر دو یش حجت هست حالا شما حالا مختاری می خوای باز بزار می خواهی ببند سرت را بیچ، این هم بحث تبدل سیره بحث اخیر اضمحلال السیرة هست،

س. این بحث تنافی اش توی اضمحلال می آید؟

ج. نه نه اضمحلال کاری به این نداره، نه گفتیم اونجا که تنافی باشه در بحث متقدم داخل میشه.

اضمحلال سیره این هست که یک سیره ای بوده است تبدیل به یک سیره آخر نمیشه اون سیره اصلا میره، وجود خارجی دپگه نداره سیره جدیدی هم پیدا نمیشه، اون سیره از بین میره سیره جدیدی هم پیدا نشده، مثل چی مثلا سیره قبلی ها این بوده که موالی حسابی کتک می زدند به نوکرهای خودشون نمی دونم به عبد و اِمای خودشون خب این یک سیره ای بوده برای این که اونها را به کار بکنند امر ونهی کنند به فرمان برداری از خودشون بکنند حسابی این کار را می کردند، اما این سیره دیگه الان زائل شده بجایش یک سیره دیگری نشسته چون اصلا مسئله ی عبد و عما انتفای به موضوع شده، وجود نداره دیگه، این را میگیریم بهش اضمحلال سیره، میفرمایند که اذ استقرت السیره علی شیء ثم اضمحلت اون سیره مضمئل شد و از بین رفت بمرور الايام من غیر ان تتعقد سیره علی خلافها متاخرا، بدون این که منعقد بشود سیره ای بر خلاف سیره ی گذشته در زمان متاخر، فهذا قد یکون لاجل ارتفاع الموضوع در العصر المتاخر، چرا سیره دیگه مضمحل شده و از بین رفته و سیره دیگه بجایش نیست؟ به خاطر این که موضوع منتفی شده است، کالسیره علی ضرب الاماء و العبيد التي انتفی موضوعها فی زماننا هذا، گاهی هم هستش که نه موضوع منتفی نشده و قد یکون لاجل ارتفاع السیره رغم بقاء موضوعها، با این که موضوع باقی هست اما اون سیره از بین رفته سیره جدیدی هم جایگزین نشده است کالسیره علی ضرب الصبيان المتعلمين من ناحیه معلمیهم فی المكاتب و المدارس؛ خب سابق ها ماها که مدرسه می رفتیم دبستان و اینها مسئله کتک زدن بلکه فلک کردن سر صف یهو می بینی بچه ها و ایساده اند فلک می آوردند بچه را می خواباندند حسابی فلک می کردند کتک زدن به چیز مرسوم بود حالا یا با ترکه یا با شلاق یا با هر چیزی یه چیز مرسوم بود این به حمدلله این سیره ی معلمین و مدیران و اینها به حمدلله بر چیده شد ما یک دوبار هم مبتلا شدیم به این اما

این مدرسه ای که سر چهارراه بیمارستان هست کامکار این مدرسه اونموقع ها توی کوچه مدرسه آیت الله نجفی مرعشی بود که حالا شده جزو خیابان، خیابان شبستان، ما این جا مدرسه می رفتیم کلاس اول، بله کلاس اول ما اینجا می رفتیم، اینجا که ما می رفتیم پانصد تا شاگرد داشت از همین کلاس اول تا نهم داشت من کلاس اول بودم یکی از آقازاده های مرحوم آقای نجفی کلاس نهم بود و

ما توی این مدرسه ی پانصد نفری دونفر پالتو می پوشیدند ما هیچ وقت کتک نپوشیدیم چون می گفتند اون موقع ها این لباس کفار هست، خب توی اون مدرسه پانصد نفری یکی من بودم که پالتو تنم بود یکی هم ایشون که کلاس نهم بود، یه روزی نمی دونم چی پیش آمده بود هفت هشت نفر را گمان میکنم که اینها را به صف می کنند، آمدند اینها را آوردند که گمان می کنم که اینها دیر آمده بودند و اینها به خدمت شما عرض شود که مثلاً که حالا مدیر مدرسه هم مرحوم آقای اوحدی بود باید بیاد به هر کدام از این ها دو تا چک بزنه بگه برید سر جاتون که دیگه دیر نکنید، اونوقت از خوشبختی ما این بود که وقتی آمد دید ما هم جزو این ها هستیم و خیلی هم به نظر آدم نجیبی بودیم و کار خلاف نمی کردیم گفت همه را بخشیدم به خاطر این جهت، همه را بخشید به خاطر این جهت ولی خب این جور رسم بود که دیگه خلاصه اینجوری میزدند اونموقع ها.

خب اینجا به خدمت شما عرض شود که الان اون رسم که همه بزنند برطرف شد رسم جدیدی هم پایش نیومده است حالا مختلف هست هنوز بعضی از جاها می زنند بعضی از جاها نمی زنند، می فرماید که کالسیرة علی ضرب الصبيان المتعلمين من ناحیه معلمیه در مکتب خانه ها و مدارس فانها اضمحلت اون سیره بر ضرب مضمحل شده به خاطر گذشت زمان وصارت امرا مختلفاً فیه، دیگه حالا زدن شده یه امر اختلافی پس امر اختلافی شده یعنی سیره بر طرف نیستش که یعنی یک سیره جدیدی درست شده است، فیعمل علی الطريقة السابقة هنوز هم فی بعض المناطق دون بعض، البته اگر همگانی بخواهیم حساب بکنیم اینجوری میشه اما اگه منطقه به منطقه بخواهیم حساب بکنیم بعضی از جاها صالبه با انتخاب موضوع یعنی سیره بر خلاف اش شده است اگه همگانی نگاه کنیم نه نمی تونیم بگیم سیره بر خلاف اش شده است اگه منطقه ای بخواهیم نگاه کنیم بله سیره بر خلاف هم شده بعضی از جاها، حالا

ولا اثر للبحث عن امضاء القسم الاول از این دو تا یکی این که اون سالبه به انتخاب موضوع شده است یکی این بود که سالبه به انتفاع موضوع نشده است موضوع باقی هست اما اون مضمحل شده است اون قسم اول که سالبه به انتفاع موضوع شده است اون بحث از این که آیا اون سیره قبلی که آیا سالبه به انتفاع موضوع شده حجت هست یا حجت نیست این لا اثر له الا این که احتمال عود اش داده بشود که حالا اگر بخواهند برگردند به اون سیره چه می شود، یا این که یا این که بخواهیم از او

استفاده دیگری برای جای دیگری بکنیم مثلاً الان حالا بحث از این که ضرب عبید و اِماء جایز هست یا جایز نیست از نقطه نظر این که الان عبید و اِماء نداریم خب بحث اش مفید نیست اما اگر ما اثبات بکنیم که بله شارع تجویز کرده ضرب عبید و اِماء را این جواز را از سیره سابق می خواهیم بفهمیم، اونوقت فایده اش این هست که اگر استفاده بکنیم به طریق اولویت برای جواز ضرب حیوانات، می گیم وقتی که آدم جایز هست ضرب او برای این که زیر بار بره و کاری را که می خواهیم انجام بده از چموشی دست برداره پس به طریق اولی اگه یک چهار پای چموشی میکنه ضرب بر او اشکالی نداره وقتی شارع تجویز کرده آدم را بزنی اشکالی نداره بنابراین ولو موضوع منتفی شده است اما اگر ما بگیم اثبات بخواهیم بکنیم به سیره عقلائی و عدم ردع شارع و اثبات کنیم جواز شرع عبید و اِماء را الان میتوانیم ازش استفاده این جهت را بکنیم. فلذا این جور نیست که اباحت عبید و اِماء الان که زماننا هذا بالمرء بلا فایده باشه بلکه در مباحثی از اونها استفاده میشه، مثلاً الان یک بحث های را که ما داریم در بعضی از جاها که آیا اجتماع مالکین بر مملوک واحد میشود یا نمی شود؟ بگیم دو تا مالک بر مملوک واحد، یه جاهایی اثر داره، توی اباحت حتی امروز این بحث عبید و اِماء که در اونجا ما داریم به حسب بعضی انظار که مالکیت طولی را تصویر می کنند که عبید مالک مملوکات خودش هست و در طول اون مولا هم که مالک اون عبید هست مالک مملوکات اون هم هستش، پس بنابراین به نحو طولی میشه دو تا مالک بر یک چیزی مالکیت داشته باشه به نحو طولی، خب این بحث درست هست که در اونجا هست اما اگه شارع اونجا تجویز کرده و تصویر کرده و گفته می شود و جایز هست خب این دلیل می شود بر این که بگیم اینجا ها هم می شود بنابراین اینجوری نیستش که بگیم حالا بحث عبید و عماد نیستش چون مرء اباحت اش بدرد نمی خوره اینجور نیست.

و لا اثر للبحث عن امضاء القسم الاول بعد ارتفاع موضوعها بالنسبة الينا الا، این فایده ای درش نیست اثری برایش نیست الا اذا احتملنا عود الموضوع مستقبلاً، در آینده ممکن هست همچین موضوعی تحقق پیدا بکنه یعنی مسئله عبید و اِماء ممکن هست در یک زمانی بعداً هم تحقق پیدا بکنه حالا اگر همون شرایطی که در اوائل اسلام بود پیش بیاد خب ممکن هست تحقق پیدا بکنه، او استفدنا من امضاءها حکماً آخر مورداً لا بتلائنا، یا نه استفاده کنیم از امضاء اون سیره در قسم اول یه

حکم دیگری را که این حکم دیگریه مورد ابتلای ما هست، کما اذا استفدنا من جواز ضرب الاماء و العبيد جواز ضرب الحيوان المملوك لنا بالاولوية يا لا اقل به او المساواة، بگیم فرقی بین این دو تا نیستش ،

س. ...

ج. این هم تربیت میشه.

س. تربیت اش اثر نداره

ج. چرا اثر داره، خیلی اثر داره الان، الان کلب را تربیت می کنند چجور و حتی به خدمت شما عرض شود که همون چهارپایان هم همونچور تربیت می شوند پدر ما نقل می کردند که از یکی از بزرگان علمای جهرم می گفتند که حالا پدر پدر ما و عموی پدر ما در اونجا خیلی معروف به قدس و تقوا و این فامیلی شب زنده دار هم علت اش همون اونها بودند که وقتی که شناسنامه رائج شده بود و اجباری شده بود که باید شناسنامه بگیرند اینها می روند برای شناسنامه گرفتن میگن فامیلی اتان را چی بگذاریم اونها ساکت میشوند خود اون شناسنامه کارمند اونجا چون این ها معروف بودند در اونجا چون اینها اهل تهجد و فلان بودند خودش نوشته بود شب زنده دار اون نوشته بود شب زنده دار به خاطر این اون نوشته شب زنده دار خب حالا البته برای اونها بوده ها نه برای بنده ها شاید انشاء الله در نسل اشان اونجوری باشه ولی بنده اینجوری نیستم، خب این می فرمودند که این دو برادر که اینقدر احترام نسبت به همدیگر می گذاشتند که هیچ وقت نمیشده که پدر ما جلوی برادرش که اون بزرگتر بوده وارد خانه بشوند هیچ وقت، با احترام به برادر بزرگ با احترام و همه ی شئونات را حفظ می کردند پدر بزرگوار ما نقل می کردند که اون عالم بزرگ جهرم می گفت این در دو حمار این دو تا اثر کرده بود، چون حمار داشتند و با اونها می رفتند هیچ وقت نمی شد که حمار برادر کوچکتز وارد خونه بشه الا این که اون یکی حمار وارد بشود زودتر، همینطور می ایستاد تا اون بیاد وارد بشه و این هم وارد میشد، این هم در تربیت در حیوانات هم موثر هست،

خب و علی ای تقدیر فان استطعنا الغاء الخصوصية عن اهل العصر المتقدم ثبت الامضاء بالنسبة الى العصر المتأخر الذي اضمحلت السيرة فيه، والا فلا يثبت الامضاء، علی ای تقدیر حالا این اثر داشته

باشه اون قسم اول یا اثر نداشته باشه می فرماید که اگر ما بتوانیم الغای خصوصیت بکنیم از اهل عصر متقدم الان اضمحلال پیدا کرده سیره و الغای خصوصیت بتوانیم بکنیم آگه الغای خصوصیت بتونیم بکنیم فرقی بین اینها و اونها نیست پس در اونها جایز بوده در اینها هم جایزهست حالا آگه دلشون خواست می توند اون کار را بکنند الغای خصوصیت، آگه نتونیم الغای خصوصیت بکنیم خب نه ممکن فقط برای اونها جایز بوده است و علی ای تقدیر فان استطعنا الغاء الخصوصية عن اهل العصر المتقدم ثبت الامضاء بالنسبة الى العصر المتأخر الذی اضمحلت السیره فيه، به نسبه عصر متأخری که سیره در عصر متأخر اضمحلال پیدا کرده و الا فلا یشیت الامضاء آگه الغای خصوصیت نتونیم بکنیم و احتمال بدیم شاید برای اونها خصوصیتی بوده است این جا امضاء برای متأخرین ثابت نمی شود، بعد عدم انعقاد اطلاق فی ادلی الامضاء یشمل العصر المتأخر، بعد از این که ما اطلاقی نداریم که عصر متأخر را شامل میشه سکوت بوده است معمول در اینها همون سکوت بوده یا امر به معروف و نهی از منکر بود یا ظهور حال بود اینها همونطور که گفتیم دلیل لبی است فقط اون عصر را شامل میشود همیشه به نسبت اعصار متأخر را بگوید مگر این که الغای خصوصیت بکنند اینجا یک تکمله لازم داره چون قبلا هم داشتیم یکی از راه های تعدی الغای خصوصیت بود گفتیم چیزهای دیگه هم ممکن هست باشه مثلا اشتراک احکام که اشتراک احکام غیر مسئله ی الغای خصوصیت هست پس یا الغای خصوصیت می توانیم بکنیم یا اگر الغای خصوصیت نبود سایر چیزهایی را که با او می تواند تعدی کنیم مثل اشتراک احکام و امثال ذلک، خب آخرین مبحثی که ما داریم که برای این بحث سیره عقلائی که تطبیقاتی هست که حالا در فقه برای استفاده از سیره عقلائی شده است و فقها به کار گرفته اند یه چند مثالی از تطبیقات فقهی سیره عقلائی را اینجا ذکر کردند تا این که هم نمونه ای باشه و هم خیال نشه که بله بحث سیره عقلائی به بحثی هست غیر کاربردی و این در فقه خیلی ثمره ای نداره موارد تطبیق نداره برای این که یه همچین خیالی نشه علاوه بر این تمرینی باشه برای این که اون مباحث را تطبیق می کنیم این خیال هم نشه که این کاربردی نیست یه چند مورد مثال اینجا ذکر شده است.

تطبیقات الفقیه

الموارد التي استند الى سيرة العقلاء لاثبات الحكم.

الاول: ثبوت الطهارة و النجاسة باخبار ذی الید.

کسی که ید داره و یک چیزی تحت سلطه او بود و در تصرف اوست مثل صاحب خانه مثل صاحب رستوران صاحب مغازه یک ایزاری اموری این اگر اخبار کرد با این که ثقه هم نیستش با این که می گوید که نجس هست فقها گفته اند این قول ذی الید حجت هست، قول ذی الید حجت هست سابق ها که خیلی برای افراد مشکل بود آب و فلان و اینها کم بود و فلان و اینها مخصوصاً در نجف و اینها خب طلبه ها می خواستند لباسشون را بدهند به کسی بشوره بعضی از خانوم هایی بودند که اینها می خواستند بدهند اینها بشورند، خب اینها حالا ثقه هست چیه از همین مسئله استفاده می کردند لباسشون را به او می بخشیدند وقتی به او میبخشیدند او میشد مالک بعد میرفت می شست و اون می گفت که آقا پاک شدش، دیگه احتیاج نه به بینه هست نه به این که وثاقت اش را بدونی قول به ذی الید حجت هست از این راه چون وقتی بهش بخشیدی میشی مالک مالک که شد می شه ذی الید، ذی الید که شد میاد میگه پاک هست.

ثبوت الطهارة و النجاسة باخبار ذی الید. فقط ذکر او فی مورد ثبوت طهارة و نجاسة الاشياء باخبار ذی الید: این طهارت و نجاست الاشياء غیر مانوس هست که ما دو تا مضاف یعنی عطف بکنیم باید اینجوری بگیم فی ثبوت الطهارة الاشياء و نجاستها و یا نجاسة الاشياء و طهارتها، اینجوری بگیم باخبار ذی الید، ان اعتبار ذی الید فی طهارة ما بیده و نجاسته امر اتفاقی بین الاصحاب و لاختلاف فيه عندهم، که آگه او گفت ما مهمانی می رویم جایی میگه آقا این فرش نجس هست میگه پاک هست همه قبول دارند که باید چیه؟ پذیرفت، میگه این قاشق پاک میگه این قاشق نجس هست همه میگویند باید پذیرفت، وانما الکلام فی مدرکه، دلیل اش چی هست مخصوصاً جایی که وثاقت او را نمی دانیم مجهول هست برای ما که به چه دلیلی باید بگیم قولش معتبر هست والمستند فی ذلک بحسب نظر السيد الخوئی رحمه الله هو السيرة العقلانية القطعية، سیره عقلای قطعیه هست و شارع هم این را ردع نکرده است پس پذیرفته است خب حالا شما ممکن هست اونجا مناقشه داشته باشی می خواهیم ببینیم یه جایی یه کسی یه فقیه بزرگی به سیره عقلائیه تمسک کرده است اینجا هست خب حالا ان قلت که یک کسی مناقشه کنه در این بگه آقا طهارت و نجاست که توی سیره عقلای نیست که شما تو سیره عقلای میگی اگه میگی باید توی سیره متشرعه بگید، چطور میفرمایید سیره عقلائیه در اینجا

هست درست مگر این که بگیم بله مقصود از طهارت و نجاست یعنی اینکه این تمیز هست یا تمیز نیست این هم از همون باب هست دیگه در این که این تمیز هست یا تمیز نیست قول هست، الثانی: اصالة السلامة، ان صاحب العروه فی فرض ما لو شک شخص فی تحقق شرائط وجوب الزکاة - کالعقل - فی زمان تعلق الوجوب و كانت الحالة السابقة غیر معلومة حکم بعد وجوب الزکاة استناداً الی اصالة البراءة بید ان السيد الخوئی رحمه الله افاد: بانه فی صورة کون الحالة السابقة غیر معلومة اصلاً تجب الزکاة علیه سواء أکان الجنون مانعاً أم العقل شرطاً، به مسئله هست و اون این هست که در زمان که شرط تعلق زکات محقق میشود شخص مالک باید چی باشه، باید بالغ باشه و مجنون نباشه و به خدمت شما عرض شود که عاقل باشه، این یکی از شرایط است حالا شک می کنیم که آیا اون موقع که بود و به صلاح شد که مثلاً موقع تعلق زکات هست این آدم بالغ بود یا نبود این آدم عاقل بود یا نبود، حالا این مثال این جا فعلاً عاقل هست، این عاقل بود یا نبود، اینجا آیا باید زکات بده یا زکات نباید بده، فرض هم این هست که حالت سابقه اش را هم نمی دانیم که با حالت سابقه بتونیم با استصحاب روشن بکنیم اینجا دوتا نظریه هست مرحوم سید عروه صاحب عروه فرموده است زکات برایش واجب نیست چرا؟ چون که شک می کنیم شرط وجوب بود یا نبود خب برائت جاری میکنیم شک دارید که آیا موقع بدو صلاّة این بالغ بود یا بالغ نبود یا نمی دانم عاقل بود یا نبود حالا بالغ و اینها را می شود استصحاب کرد اون را بگذارید بکنار، عاقل بود یا عاقل نبود، نمی دانیم، حالت سابقه اش را نمی دانیم ایشون فرموده است که خب شک داریم که حالا که شک داریم برائت جاری می کنیم نمی دانیم برای این زکات لازم هست بدهد یا نه برائت جاری میکنیم،

محقق خوئی فرموده اند نه اینجا باید زکات بدهد، چرا چون عقل به چیزی هست که بناء عقلاً بر این هست که میگن اصل این هست که هرکسی که سالم هست تا خلاف اش ثابت نشده باشه مادامی که خلاف اش ثابت نشده است اصل این هست که این آدم سالمی هست خب پس شما در اینجا شک در چی می کنید که این سالمه عقل داره یا مجنون هست؟ اصالة السلامة می گه این سالمه و این مورد بناء عقلاً هست و شارع هم که از این ردع نکرده پس معنای اصالة السلامة که یک مطلبی هست که سیره عقلاً برایش هست و شارع هم از این ردع نکرده اثبات می کنه که این سالم هست پس ادله وجوب صلاّة شامل می شه این هم یکی از موارد دیگر.

ان صاحب العروه رحمه الله در فرضی که شک کند شخصی در تحقق اش شرایط وجوب زکات مثل عقل در زمان تعلق وجوب که همان بدو صلاة باشه و كانت الحالة السابقة غير معلومه، که آیا نمی دانیم احتمال می دهیم از اول که بدنیا آمده شاید این دیوانه بوده است مثلاً یا از اون وقتی که احتمال می دهد دیگه که از مادر زادی شاید اینجوری بوده است احتمال می دهد غیر معلومه، حکم صاحب عروه، حکم فاعل اش ضمیرش به صاحب عروه هم برمیگرده، ایشون حکم بعدم وجوب الزکاة استناداً به اصالة البراءة در حالی که ان السيد الخوئی قدس سره یا رحمه الله افاد بانه فی صورة کون الحالة السابقة غير معلومة اصلاً وقتی حالت سابقه معلوم نباشه اگه معلوم باشه خب طبق استصحاب خب حالت سابقه را حکم می کنیم که حالا هم بوده است این جا تجب الزکاة علیه اینجا فرموده است زکاة برایش واجب هست حالا سواء اكان الجنون مانعاً ام العقل شرطاً، این تتمه هم لازم نبود اینجا بیارند این یه بحث در باب زکات این بحثی که جنون مانع هست یا عقل شرط هست فرقی در این مسئله ی ما نمی کنه چه بگید جنون مانع از تعلق زکات هست چه بگید که عقل شرط هست علی ای حال اصالة السلامة میگه اگه بگید این مانع این نبود اگه بگی شرط هست اصالة السلامة می گه شرطه وجود داشته است، فهو رحمه الله این عبارت اینجا حذف داره، غلط داره که حالا میبینیم فردا چی میشه، اصل مسئله روشن شد. انشاء الله فردا. وصل الله و علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرين.